

هزاره^۶ اهرمن چهرگان*

منش نیک فردوسی از هرگونه ستایش و بزرگداشتی بی نیاز است. همانا که گوهر سخنش آنچنان درخشان و باشکوه می باشد که چشم خرد شاد را نوازش و روان تاریک اندیش را می آرد. شاهنامه که گویا برگردانده آراسته ای از خدای نامه است^(۱) نه تنها خروش فردوسی^(۲) را بگوش میرساند بلکه سروشی از فرهنگ مهرشناسان را مژده میدهد. برای درک گفتارش باید خود را از عقل (پدیرا بودن ایمان تقلیدی) رها ساخت و خرد را در خود بیدار گرداند^(۳.۱) تا شاید به رمز نوائ او آشنا شویم چون سروش هرگز بگوش بیگانه نمیرسد^(۳.۲). "بنام خداوند جان و خرد" در فرهنگ گذشته^۶ ایران انسان مهر آفرین و جان گستر است نه گناهکار و رانده شده که به رحمت و بخشش خالق خود کامه نیازمند باشد. خداوند جان و خرد که برگردانده و شکافته^۶ و آژده^۶ اهورا مزدا است^(۴) یعنی افشان کننده^۶ جان و خرد یا مثل هر انسان که آفریننده^۶ منش و دانش. اهورا مزدا جان و خرد را گسترش میدهد- میزاید- می ستاید و پرورش میدهد- نه مثل الله خالق و عالم و بدون شناخت هم حاکم مطلق باشد. منش اهورا مزدا در گذشت تاریخ دگرگون شده، بطوریکه اهورامزدای زمان داریوش بزرگ با اهورامزدای دوران انوشیروان برابر نیست (پژوهشهای هایدیه ماری کوخ). فردوسی سرافراز است و جان و خرد را ستایش میکند- نه زار و زیون که از ترس جهنم به رحمان و رحیمی امید به بندد. فردوسی ما را به یاری می خواند "بیا تا جهانرا به بد نسپریم" شاید بتوان چنین بیان کرد بیا تا خرد مند شویم و بد را شناسایی کنیم تا جهانرا باز پس بگیریم. در نخست بیا تا بنگریم که فردوسی شهروندان امروز را چگونه پیشبینی کرده است و بدین ترتیب شاید مزه^۶ خرد را بچشیم.

هرآنکس که او شاد شد از خرد جهان را به کردار بد نسپرد

آنچنان به نظر میرسد که گویی هنوز دیدگان فردوسی بسوی ما نگران است و اندوهگین ولی آرام بیان میکند:

چنین است پرگار چرخ بلند که آید بدین پادشاهی گزند

نه ما را متهم و نه ما را سرزنش میکند- وانمود میکند، گویا فلک با ما سر سازگاری ندارد چرا که

از این مار خوار اهرمن چهرگان ز دانایی و شرم بی بهرگان

آنها از دانایی که از تراوش خرد ایجاد میگردد بدورند، از بد منشی مغرور و شناخت آنها از جهان محدود، بدین جهت.

از این زاغ ساران بی آب و رنگ نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ

و حتی به بیسوادئ خویش افتخار میورزند تا بهتر بتوانند به بی فرهنگی خود بیالند و فرهنگ داران را نکوهش کنند.

نه گنج و نه نام و نه تخت و نژاد همی داد خواهند گیتی به باد

چگونه میتوان به چیزی که اینها ندارند افتخار کنند، چه بهتر که هرچه دیگران ساختند و بنیان نهادند نیست و ریشه کن سازند پس کتابت و اندیشه را بر خرد مندان هستی از دست داده حرام دارند

که زود آید این روز اهریمنی چو گردون گردان کند دشمنی

در دورانی که خرد امکان زایش و تراوش ندارد، عقل که ساخته و پرداخته^۶ الله اعلم است جای خرد را پر میکند در اینجاست الله خودش ابزار اندازه را در پیش میگذارد و خرد در زیر خشم او امکان رشد نخواهد داشت.

شود خوار هرکس بود ارجمند فرومایه را بخت گردد بلند

در میان مرد می که خرد زاینده ندارند، راه گسترش برائ زایده ها و انگلهای اجتماع باز و هموار میباشد

پراکنده گردد بدی در جهان گزند آشکارا و خوبی نماند

والیانی که بر این باورند، که الله خالق مطلق و بی رغیبی است و همه چیز از اوست: خوبی و بدی را او خلق میکند، اوست که برده و آزاد را سرنوشت میبخشد، تنها اوست که صاحب همه چیز است، پس چرا نباید آنها خشم و قدرت الله را آشکارا بر مخلوقش که سر تسلیم ندارند فرود آورند. در باوری که انسان موجودی بی اختیار و گناه کار است و پیشاپیش محکوم به عذاب آتش دوزخ میباشد.

به هر گوشه ای در، ستمکاره ای بدید آید و زشت و پتیاره ای

ستم در فرهنگ مهر ورزان زشت و شرم آور است. در فرهنگی که آتش، آب و گیاه نماد جان پروری است. از ستمکاری، که زابیده بد منشی است و از دروغوندان نیرو میگیرد و گسترش پیدا میکند.

نشان شب تیره آید پدید زما بخت فرخ خواهد برید

فرخ که نماد سیمرخ⁽⁵⁾ و پرورنده مهر است دیگر بر ما پدیدار نمیگردد و ما که بر سیمرخ را گم کرده ایم چگونه باید به فر او دست یابیم. آنکس که بخت فرخ از او ببرد، روزگار اهریمنی بر او چیره میشود و در زیر ستم دروغورزان که میدان رشد پیدا کرده اند گرفتار آید.

چنین است گفتار و کردار نیست بجز اختر کژه در کار نیست

تازیان که بر ایران تاختند کمتر از درک و اژه⁶ کشور و شاهنشاهی آگاهی داشتند و همه⁷ کشور را با قبيله و طایفه میسنجیدند. چگونه میتوانستند یک مشت نامرمان بی فرهنگ به تخت و تاج کیانی دست یابند در حالیکه تنها مجذوب درخشندگی فلزات و سنگهای رنگارنگ بودند و هنوز که هنوز است از درک ارزشهای کشور داری بی بهره اند و نمی توانند فرق بین پادشاهی و خلافت را درک کنند.

چو با تخت منبر برابر شود همه نام بو بکر و عمر شود

تازیان با دانش و تمدنی رو برو شده بودند که توانایی دیدن آنها را در خود نمیدند و از رشک مرگ و نیستی را در همه جا پراکنده میکردند. در ارزشهایی که از بین میبردند تنها سود خود را می جستند.

نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر کز اختر همه تازیان را است بهر

زمانی که مهاجمین کاروان جواهرات یغما شده را از ایران به یثرب (مدینه) رساندند در جمع مومنان اسلام کسی یافت نمیشد که آنها را شماره کند⁽¹⁾. کسانی که از غارت چند شتر طایفه ها مغرور بودند، چشمشان و دهانشان از دیدار آن همه ثروت که تمدن کهن ایران را نشان میداد باز مانده بود. عنایت الله با زیان و آزار نامسلمانان به سود اندیشه سوزان عرب گسترش میافت.

چو روز اندر آید به روز دراز شود شان سر از خستگی بی نیاز

چگونه میشد که مرد می ستمکار که زندگی آنها از راه غزوه یعنی غارت همسایگان اداره میشود به درک ارزشهای کشور شاهنشاهی پی ببرند؟

نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش نه گوهر نه افسر نه رخشان درفش

منش تازیان همه به منطق و عقل اسلامی آمیخته شده بود، اموال غارت شده را پاداش الله برای کارهای زشتشان میدانستند. سرکوب شدگانرا به بند میکشیدند تا به عشرتی پایدار غالب آیند.

برنجد یکی، دیگری بر خورد به داد و بخشش کسی ننگرد

رشک و بی خردی، وجدان آگاه هر کس را می سوزاند. انسانیت و داد و همیاری در خاطر چنین کسانی راه نمیابد. خود بخود هر شهروند ارزشهای فرهنگی خود را ندیده میگیرد و نا برابری گفتار و کردار برای آنها عادت میشود.

ز پیمان بگردند و از راستی گرامی شود کژی و کاستی

در دورانی که "راستی" سر آدمی بر باد میدهد، دروغ و دورنگی و فریب رونق پیدا میکند. نه تنها میتوان گفت که ترس زابیده⁸ دروغ است بلکه باید گفت که بیدادگری گسترش دهنده⁹ ترس و وحشت است.

پیاده شود مردم رزم جوی سوار آنکه لاف آرد و گفتگو

گستاخی و آزاد منشی از مردم گریزان میشود و آنها تن و روان را به خفت در میامیزند

کشاورز جنگی شود بی هنر نژاد و بزرگی نیاید به بر

چرا کوشش و چرا بینش و دور اندیشی، چرا هنر آموزی و مهر ورزی در کشوری که توحش، افتخار و برتری، و دانش ننگ و جرم است. در سرزمینی که باید به ستمکار با خواری و خفت جزیه پرداخت، بدی و اهرمن منشی را ستایش کرد، جایی برای نیک اندیشی باقی نماند.

ریاید همی این از آن، آن از این ز نفرین ند آرند باز آفرین

چگونه می شود کسی را به خاطر کردار بدش نکوهش کرد که بد کرداری و وظیفه شرعی اوست، نفرت تجاوز به نا مسلمان الله را خشنود و مسلمانان را رستگار می سازد.

نهانی بتر ز آشگارا شود دل مردمان سنگ خارا شود

آنجا که تسلیم بی قید و شرط به باور اسلام نشان عقل، و عقل را جای نشین خرد گشته، راه زایش و گسترش هر اندیشه ای غیر از اطاعت امر الله، بسته میگردد و هراس اجازه چشم انداز دیگری را نمیدهد.

بد اندیش گردد پدر بر پسر پسر همچنین بر پدر چاره گر

در کشوری که امیر المومنین (تنها امر کننده مسلمانان) و خلیفه (جانشین و نایب، ولایت فقیه) جای شهریار (همیار شهروندان) را می گیرد

شود بنده بی هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید به کار

دیگر شهروند در همپرسی و همیاری شهریاری ندارد و محکوم به اطاعت از اوامر سادات و مومنین خواهد بود.

به کیتی نماند کسی را وفا روان و زبانها شود پر جفا

تازیان به دسترسی هستی مردم کفایت نمیکنند و بلکه دختران ایران به اسارت میبرند و در بازارهای آدم فروشان به تجاوزکاری عرضه می دارند (1) بلی تجاوز و تصاحب زنان و مردان سرکوب شده در قاموس اسلام امری است ستوده شده و پنج یک آن سهم خانواده رسول الله است (قرآن مجید).

این تجاوز فقط به خلافت تازیان محدود نمیماند و سالهای بعد برای سرکوبی پادشاهان ایرانی نژاد، خلفای اسلام ترکها را بر ایران می شورانند تا فرهنگ ایرانی، اسلام را پس نراند. شیوه ترکان با رفتار تازیان چندان فرق نمی کرد، تنها به جای فکر سروری عرب بر دنیا شعار سروری اسلام بر دنیا رواج پیدا میکرد.

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها به کردار بازی بود

تا آنجا که ما خود امروز بازیگران سخنها گشتیم و تخم و ریشه واژه ها را به فراموشی سپردیم. وقتیکه رو در روی خواسته های مردم قرار میگیریم که جمهوری می خواهند تا همپرسی داشته باشند، پسوند اسلامی را به می چسبانیم تا تنها اسلام باشد و واژه جمهوری را به بازی میگیریم.

در بنیاد باوریکه بر اساس داد نهاده نشده، عدلیه، مدعی العموم، قاضی، عادل و وکیل، بازیگران دادگاه، دادستان، داور، دادگر و نماینده خواهند بود. چون داور قضاوت نمیکند بلکه با خرد داد را میجوید تا بیابد. هرچند که مفهوم این واژه ها با اسلامی شده آن مترادف جلوه میکند ولی نشان دهنده بن مایه هایی گوناگون هستند. از فرهنگی که واژه "دادستان" تراوش میکند با نهادی که "مدعی العموم" را روی صحنه می آورد هم سنگ نخواهند بود. زمانی نقش این واژه ها که در ایران امروز بکار برده میشود آشکار میگردد که پسوند اسلامی را به آنها اضافه کنیم و بطور نمونه "عدلیه اسلامی" در این بازیگرخانه چگونه میتواند یک زرتشتی داد خواهی کند و چگونه قاضی شرع، حکم اسلامی را صادر میکند؟ چطور میتواند یک نامسلمان از دارایی و باغ و خانه خود سخن بگوید در جائیکه کشتنش بدست مسلمان چندان شرم آور نیست؟

همه گنجه ازیر دامن نهند بکوشند و کوشش به دشمن دهند

مردمی که در فرهنگ فراموش شد شان جشن و شادمانی نشان آگاهی و خرد انگیز بوده و نه تنها تیرگان، مهرگان، سده و نوروز را با شکوه فراوان جشن می گرفتند، بلکه پنج روز اول هر ماه را به جشن اختصاص داده بودند. آنها با شادمانی خود و پروردگار یا کردگار را خشنود می ساختند چون کردگار آنها را در زیر پرهائی سیمرغیش پرورش داده بوده است و از شادمانی مردم به پایکوبی بر می خیزد. ولی وقتیکه در زیر ستم و از ترس جهنم به خود آزاری و بد کیشی خو گرفته اند دیگر

نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام به کوشش ز هرگونه سازند دام

خود خواهی و خود پرستی آنچنان جائ مهرورزی را گرفته است که از نیرنگ سازی و آزار یکدیگر روی گردان نیستند.

زیان کسان از پی سود خوش بجویند و دین اندر آرند پیش

همه کردار ناپسند شان بر پایه های کیش آنها استوار است. جهاد و خونریزی برای سرافرائی الله عبادت شمرده میشود و هیچ کرده ای اگر در راه الله باشد نکوهش پذیر نیست.

بریزند خون از پی خواسته شود روزگار بد آراسته

در فرهنگ زرخدایی ایران زایش پدیده ای است شکوفا و شادی بخش و زاییدن خندان است (5) ایزدان که نیروی زایینگی دارند شگفتی آفرینند. هر روز که در شب پنهان میشود در بامداد دوباره زاییده میشود، هر ماه که میکاهد ماه آینده را می زاید، سال نو در پنج روز پایان سال کهنه آفریده میشود (5). گاهنبارها و جشنهایی که برای نوروز بر پا میشده شکوه مند و سرور انگیز بوده اند چنانکه با هفت سورنا و هفت سرود گرمی مهر را به جهان مژده میدادند و جانداران را به زایش می انگختند، نه با سیر و سرکه سخنها را به بازی می گرفتند. در این دوران برای بر پا داشتن یاد نیاکان و فرار از خشم الله قران را کنار سفره عید می گذارند که مکاران را بفریبند تا مبادا بخاطر شرکت در جشن مجوسان به غضب او گرفتار آیند ولی گستاخی باده نوشی ندارند.

نباشد بهار از زمستان پدید نیارند هنگام رامش نبید

این بد کیشان که خون ریزی، ستمکاری و تجاوز به یکدیگر را پیشه کردند و از فرهنگ جشن بی خبرند در هنگام رامش (که آنها در اسلام ممنوع است) شراب نمی آورند. شراب را ایرانیان می نوشیدند تا خرد شاد باشند (5)

ز پیشی و بیشی ندارند هوش خورش نان کشکین و پشمینه پوش

بد رستی منوچهر جمالی فرهنگ زرخدایی را در لابلای واژه ها میکاود، چون واژه ها از خرد زاینده می رویند. در این پیشگویی فردوسی نام و ننگ، پیشی و بیشی را بیان میکند و ما بد و ن شناخت از فرهنگ ارزنده ای که در بن این واژه ها نهفته شده، فردوسی را نا کام می گذاریم و بزرگداشت هزار سالگی فردوسی هم در میان این گم شدگان لب دریا به کردار بازی بود.

در زرتشت نامه سخنور ایرانی (6) در همین راستا که فردوسی سخن رانده، از پیشگویی های زرتشت در "بهمن یشت" قطعاً به نظم آراسته است که باز نویسی این سروده تکرار بیان فردوسی را نمایان میکند. گمان میرود که بهمین یشت در اوستا و خط و نشانی که فردوسی برای بیداری خرد ما کشیده است از یک چشمه شکوفا شد. زرتشت پژوه (6) که چند صد سال بعد از فردوسی میزیسته بیشتر میتوانسته بد رستی پیشگویی بهمین یشت ایمان پیدا کند و از هزاره ای که ایران در زیر آزار "دیو کین، خشمناک و تنگ چشم می افتد و سخن از مرد می بگوید که

به بیداد کوشند یک بارگی نرانند جز بر جفا بارگی
ز مردم هر آنکس که باشد بتر بود هر زمان کار او خوبتر
نیابی در آن بد کسان یک هنر مگر کینه و فتنه و شور و شر
نبینی در قوم رای و مراد نباشد به گفتار شان اعتماد

زرتشت پژدو همچون فردوسی بیان میکند که این مردم از جشن و شادی بی خبرند و تنها در بند زر و سیم گرفتارند
 چو باشند بی دین و بی رینهار ز پیمان شکستن ندارند عار
 نه نوروز دانند و نه مهرگان نه جشن و نه رامش نه فروردگان
 شاید در بهمن یشت با روشنگری پدیده‌ها را، آمیخته به سوزش درون، نگاشته اند.

گننه کار باشند از کار خویش نرنجند از شرم کردار خویش
 متولیان اسلام از کردار خود هرگز نمیرنجند و شرمی هم از گردن زدن و دست جدا ساختن و بخصوص از سنگسار
 زنان به بند کشیده نداشتند و نخواهند داشت.

در جانیکه عقل فرمان بی چون و چرائی الله را پذیرفته خرد به نیستی می پیوندد و زهد و تقوا نرد بان پیشرفت و
 ابزار ستمکاری می گردد، این مردم پیشرفت خود را در دانش نمیجویند.

ز مردم در آن روز گاران بد ز صد یک نبینی که دارد خرد
 بسی نامداران و آزادگان که آواره گردند از خان و مان
 ردانی که در بوم ایران بوند به فرمان ایشان گروگان بوند
 با همه بیدادگری که بر ایشان می‌رود و با همه تخم بد منشی که در ساختار اندیشه آنها کاشته میشود زرتشت ما را
 به دگرگونی و ناپایداری ستمکاری امید میدهد.

نماند به یک گونه کار جهان چو بادی است نیک و بد آن جهان
 رسد کار آن بد سگالان به جان هم آواره گردند از خان و مان
 چو آید بر ایشان زمانه بسر ببینند ز اول نشان ضرر
 چگونه بود آخر کارشان؟ کجا بشکند تیز بازارشان؟
 به نیروی دادار پیروزگار بر آید از آن بد نهادان دمار

(* این پاره بازتاب دیدگاه نویسنده در برخورد با پدیدارهای پیشگویی شده است، پذیرفتن یا رد هر بخشی از این
 نوشته تنها به اندیشه و برداشت خواننده بستگی دارد.

خوشه چینی بالا به یاری و در پرتو نوشتارهای زیر انگیزه شده است:

- (1) فرهنگ ایران پیش از اسلام تا لیلیف دکتر محمد محمدی چاپ اول 1374 خورشیدی
- (2) با پنج سخن سرا (خروش فردوسی) فریدون مشیری تهران 1373
- (3.1) نهادم عقل را ره توشه از می ز شهر هستیش کردم روانه (دیوان حافظ)
- بده تا بخوری بر آتش کنم مشام خرد تا ابد خوش کنم (ساقی نامه حافظ)
- (3.2) تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نا محرم نباشد جای پیغام و سروش (دیوان حافظ)
- (4) جستار در باره اوستا و دین زرتشت نوشته دکتر محمد مقدم اوستا از دیدگاه هنرنو
- به کوشش فیروز شیروانلو تیر ماه 2537 شاهنشاهی
- (5) پژوهشهای منوچهر جمالی کاشف فرهنگ زرخدایی در ایران
- www.irportal.info/article/jamali/ منوچهر جمالی کتابهای بسیاری در این زمینه منتشر کرده است
- (6) زرتشت پسر پژدو از سخنوران بزرگ زرتشتی است، زرتشت نامه را در آبان 647 هجری نوشته است
 در پیکار اهرمن نوشته دکتر شجاع الدین شفا

این نوشته در تارنمای فرهنگشهر بایگانی خواهد شد: www.farhangshahr.com

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de